

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی تفصیلی دو روایت وارده در ذیل آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم»

از نظر قرآنی، یک عنوان صراط مستقیم و یک عنوان سبیل متعدد «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^[1] داریم اما صراط مستقیم واحد است و پیرامون این مطلب قبلاً در جای خودش مفصل بحث کرده‌ایم و نکات بسیار مهمی علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) دارند که به نظر ما می‌توان از ابداعات ایشان شمرد و در اینجا بنحو اجمال اشاره‌ای به آن مطالب می‌نماییم:

در بحث پیشین در مورد صراط مستقیم احتمالاتی بیان شد و بر اساس هیچ يك از احتمالات، مسئله‌ی صراط در روز قیامت مطرح نیست و روایت مفضل بن عمر که در ذیل آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» آورده شده ارتباطی به آن ندارد، زیرا مفضل بن عمر می‌گوید: «سألت ابا عبدالله (علیه السلام) عن الصراط» نه اینکه بگوید «صراط مستقیم» در این آیه به چه معناست! تا روایت مربوط به آن باشد، بلکه سؤال از «صراط» است و عنوان «صراط» ظهور در همان صراطی دارد که در ذهن متدینین و روات بوده که در قیامت صراطی داریم، منتهی امام می‌فرماید «هو الطريق إلى معرفة الله و هما صراطان، صراط في الدنيا و صراط في الآخرة»

هر چند روایات زیادی داریم بر اینکه مراد از صراط مستقیم، امیر المؤمنین (علیه السلام) است یا «نحن الصراط المستقیم» ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌فرمایند: ما صراط مستقیم هستیم ولی این دلیل نمی‌شود کلام امام (علیه السلام) در قسمت اول روایت «الصراط في الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة» قرینه باشد بر اینکه سؤال مفضل بن عمر از صراط مستقیم در آیه حمد است. زیرا او از صراط سؤال کرده و امام نیز می‌فرماید دو جور صراط است؛ 1. صراط در دنیا 2. صراط در آخرت.

معنای صراط در دنیا و صراط در آخرت بنابر هر دو روایات

همچنین روایت امیر المؤمنین (علیه السلام)، ربطی به پل صراط ندارد زیرا در ذیل صراط مستقیم آمده صراطان: صراط في الدنيا و صراط في الآخرة، اما الصراط المستقیم في الدنيا فهو ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصير واستقامه».

و در این روایت امیر المؤمنین (علیه السلام) اصلاً بحث امامت مطرح نشده، برخلاف روایت امام صادق که می‌گوید صراط در دنیا «الامام المفترض الطاعة و من عرفه في الدنيا واقتدا بهدي مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنم» اما در روایت امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید «ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصير واستقامه».

پس به حسب ظاهر، صراط در دنیا در روایت امیر المؤمنین (علیه السلام) با آنچه که امام صادق (علیه السلام) فرموده بین‌شان

فرق است.

در نسبت به صراط آخرت نیز بین هر دو روایت فرق است؛ در روایت امام صادق (علیه السلام) صراط آخرت را به پل صراط معنا کرده اما در روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصلاً اشاره‌ای به او نکرده.

مراد از جمله «ما قصر عن الغلو و راتفع عن التقصير و استقامه» در روایت امیر المؤمنین و راه جمع بین دو روایت

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

الف) مقصود از غلو، غلو در مورد امام (امیرالمؤمنین علیه السلام) و تقصیر در مورد امام، «واستقام فی امر الامامه» است، اگر این را می‌خواهد بگوید پس با قسمت اول روایت امام صادق (علیه السلام) که می‌فرماید: «الامام المفترض الطاعة» یکی می‌شود.

ب). مراد این است که نسبت به دین کم و زیاد نکند، «واستقام» در آنچه که دین برای او معین کرده، نه «واستقام فی امر الامامه»، نظیر آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^[2] یعنی در ایمان به خداوند تبارک و تعالی، در توحید، توحید در ذات، توحید در ربوبیت، توحید در افعال و در همه چیز.

واژه «غلو» در اینجا به معنای زیاده است و در تاریخ و رجال به معنای همان غلوی است که غلات نسبت به ائمه معصومین (علیه السلام) قائل‌اند و در تاریخ داریم که جمعی غلات بودند و قائل به الوهیت امام علی (علیه السلام) می‌شدند، اما در اینجا قرینه‌ای بر آن معنا وجود ندارد بلکه کلام ما بعد آن که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «وارتفع عن التقصير» از دین کم نکنیم، قرینه می‌شود بر اینکه غلو به معنای زیاده باشد یعنی به دین اضافه نکنیم. «واستقاموا» پس دین را به همان نحوی که هست همان را ارائه دهیم، کم و زیادش نکنیم «فلم يعدل إلى شيء من الباطل»، اگر به همان نحوی که دین برای ما قرار داده از عبادات، معاملات، جزئیات و سیاست، کم و زیاد نکنیم این صراط در دنیا شمرده می‌شود.

در نتیجه با در نظر گرفتن این معنا از روایت، با آن روایاتی که صراط را به اسلام یا دین معنا می‌کند یکی می‌شود، و تجلی این صراط، با ایمان به امامت ائمه مفترض الطاعة محقق می‌شود.

بعبارتی ارتباط بین دو روایت مذکور این است که روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌گوید صراط یعنی دین و روایت امام صادق (علیه السلام) که می‌گوید «امام»؛ ارتباطش این است که باید با امام در این صراط بود و بدون امامت نمی‌توان در این صراط باقی ماند، از این رو آن روایتی که می‌گوید «فهو الإمام» نمی‌خواهد نفی دین کند و بگوید دین صراط است و امام صراط نیست! بلکه می‌گوید دین صراطی است و امام هم صراط است و انسان در این صراط بدون امامت نمی‌تواند بماند.

همچنین آن روایاتی که می‌گوید: اگر کسی «صام نهاره و حج جمیع دهره کذا و کذا»^[3] اما ولایت امیرالمؤمنین و اولادش (علیهم السلام) را نداشته باشد فایده ندارد به خاطر این است که در صراط نیست، پس بودن در صراط فقط و فقط يك راه دارد و آن ایمان به امیرالمؤمنین و اولادش به عنوان ائمه معصومین (علیهم السلام) است.

بنابراین معنای «فهو ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصير» این است که نسبت به دین، کم و زیاد نکند، مثل صلاة تراویح که به دین اضافه کرده‌اند و گفته‌اند: موجب عبادت بندگان خدا می‌شود.

اهل سنت مطلبی به عنوان «مقاصد الشریعه» دارند که یکی از مقاصد آن، مسئله حفظ دین است، اصلاً این احکامی که خداوند تبارک و تعالی فرموده برای این است افراد دیندار باشند، حالا يك حاکمی در يك زمانی می‌تواند بگوید برای اینکه دینداری مردم ده درجه بالاتر برود صبح به جای دو رکعت نماز، چهار رکعت بخوانیم یا نماز مستحبی را که نمی‌شود جماعت خواند بگوید به جماعت بخوانیم؛ این در اختیار بشر و غیر شارع نیست، بلکه پیامبر خدا می‌تواند این کار را بکند و به نظر ما ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز مقام تشریع را دارند.

یکی از بحث‌های بسیار مهم که بعضی از بزرگان «کما هو حق» به آن نرسیده‌اند مسئله تشریع ائمه معصومین (علیهم السلام) است و به نظر ما همان طوری که خداوند متعال به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه تشریع داده (موارد فراوانی از تشریع پیامبر داریم) به ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز اجازه تشریع داده، و یک چیزهایی هست که در قرآن و در کلمات پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود ندارد ولی مشاهده می‌کنیم به صورت قاعده یا به صورت احکام فردی و جزئی در کلمات ائمه معصومین (علیهم السلام) یافت می‌شود که اینها مقام تشریع را دارند.

از این رو غیر از خداوند متعال، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) کسی نمی‌تواند بگوید برای تقویت دین مردم، این نمازها را بخوانید، و جعل نماز جماعت نماید، یا صبح به جای دو رکعت بگوید شش رکعت بخوانید.

عدم استنباط حکم بر اساس مقاصد الشریعه

حالا که بحث به اینجا رسید نکته‌ای را مطرح کنم و آن این است که شریعت ما دارای مقاصد است و کسی در این تردیدی ندارد و همه‌ی احکام شریعت یا برای حفظ دین، یا حفظ مال، یا حفظ نفس و یا برای حفظ اجتماع است، ولی این مقاصد را شارع در اختیار مجتهدین قرار نداده است که با این مقاصد احکام را عوض کنند، بلکه گاهی اوقات وقتی در يك روایتی خداوند تبارک و تعالی یا امام معصوم يك حکمی را معلل به يك تعلیلی می‌کند، در اینجا بزرگان می‌گویند «العله تعمم و تخصص» هر جا علت بود حکم نیز وجود دارد و هر جا علت نبود حکم نیست و این مسئله را در میان فرق بین علت و حکمت ذکر می‌کنند، ولی در باب مقاصد شریعت ما نمی‌توانیم بر اساس اینکه در این مقصد مشترک‌اند حکمی را استنباط کنیم.

و در عصر موجود گاهی اوقات برخی از قاعده‌هایی که در فقه، اساس و ریشه‌ی ندارد بعضی‌ها ادعا می‌کنند مثلاً می‌گویند قاعده‌ای به نام قاعده کرامت داریم که روی این قاعده کرامت اگر در يك جا در مسئله دیه، ارث، شهادت و به طور کلی در احکامی که شارع قرار داده، اگر یک حکمی به کرامت انسانی هرچند انسان غیر مسلمان («سواء کان مسلماً مؤمناً أو کافراً») انسان من حیث إنه انسان کرامت دارد سازگاری نداشت حکم باید تغییر کند.

این مطلب صدها اشکال دارد و سخن ما این است که بر فرض که تمام تشریع، هدفش کرامت انسانی باشد، ولی چه دلیلی بر این وجود دارد که از جانب شارع، کرامت انسانی بعنوان یک شاخص برای پذیرش و عدم پذیرش احکام الهی به دست ما داده شده به این صورت که هر جا دیدیم با کرامت انسانی سازگاری دارد قبول کنیم و هر جا دیدیم سازگاری ندارد قبول نکنیم؛ مثلاً در مسئله طلاق که به دست مرد است بگوییم اگر در زمانی با کرامت زن سازگاری نداشت از این حکم رفع ید کنیم.

این سخن باطلی است و «یلزم من وجود دین عدم دین»، شارع باید برای ما ضوابطی را بگوید نظیر قاعده «العله تعمم و تخصص» ولی از مقاصد شریعت به هیچ وجه نمی‌شود استنباط کرد، مگر در مواردی که شارع مطرح کرده باشد. از این رو بشر بر اساس مقاصد، نمی‌توان دین را کم و زیاد کند.

ایشان در بحث روایی،^[4] چند تا روایت نقل می‌کنند؛ می‌فرمایند در «من لا یحضره الفقیه در تفسیر عیاشی» از امام صادق (علیه السلام) آمده: صراط مستقیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و بعد از بیان روایت مذکور از امام صادق (علیه السلام) در معانی الاخبار که در مباحث پیش آن را مطرح کرده‌ایم، روایت دیگر از امام سجاد (علیه السلام) نقل می‌کنند که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «لیس بین الله و بین حجه حجاب» بین خدا و حجت خدا هیچ پرده و حجابی نیست، «و لا لله دون حجه ستر» برای خدا دون حجتش ستر و حجابی هم نیست، یعنی بین حجت خدا و خدا حجاب نیست، مقصود این است آنچه را که خدا اراده کرده و می‌کند مطلع‌اند (از احتیاجات بشر، ملاکاتی که در احکام لازم است) نه اینکه بگوییم اینها در حدّ خداوند تبارک و تعالی هستند.

اما وجه اینکه می‌گوییم ائمه معصومین (علیهم السلام) مقام تشریع را دارند این است که همان قوتی که در خداوند تبارک و تعالی برای تشخیص حسن از قبیح و برای تشخیص ملاکات وجود دارد، همان قوت را به ائمه معصومین (علیه السلام) داده، از این رو پیامبر می‌آید دو رکعت به نمازهای ظهر و عشاء و عصر به عنوان فرض النبی اضافه می‌کند و موارد دیگری هم داریم که پیامبر تشریع کرده. لذا این مطلب بر اساس برهان است نه از باب تعصب، و این روایت «لیس بین الله و بین حجتی حجاب» مؤید همین مطلب است.

در ادامه امام (علیه السلام) می‌فرماید: «نحن ابواب الله» این يك استلزام روشن واقعی دارد، ما چرا می‌گوئیم اینها باب الله هستند؟ باب وقتی باز می‌شود آدم بر آن محوطه تسلط پیدا می‌کند، اینها باب خدا هستند چون بین اینها و خدا حجابی نیست، «و نحن الصراط المستقیم و نحن عبیة علمه، و نحن تراجمه و حیه و نحن أركان توحیده و نحن موضع سره». این روایت در بحث اعتقادات از روایات خیلی مهمی بشمار می‌آید.

در ادامه علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید: «و فی هذه المعانی روایات أخر و هذه الأخبار من قبیل الجری و عد المصداق للآیه» اگر يك جا آمده که صراط امیرالمؤمنین است و یا در جای دیگر ائمه معصومین (علیه السلام) می‌گویند ما «صراطیم» اگر روایت می‌گوید اسلام صراط است، اینها از قبیل مصداق و جری و تطبیق است و این مطلب را به عنوان یک اصطلاح در تفسیر نیاوردیم بلکه از خود روایاتی که در این زمینه وارده شده است استفاده می‌شود.

سپس علامه روایتی را راجع به قرآن که «إن القرآن له ظهر و بطن» می‌آورند که از امام می‌پرسد «ما معنی له ظهر و بطن؟» امام توضیح می‌دهند در توضیح‌شان این کلمه را دارند «القرآن یجری مجرى الشمس و القمر» می‌گویند این اصطلاح جری را که در تفسیر آورده‌ایم و تا آخر تفسیر هم به این اصطلاح پایبند هستیم از این تعبیر «القرآن یجری مجرى الشمس و القمر» استفاده می‌شود؛ شمس و قمر هر روز نورافشانی می‌کنند هر روزی يك مصداقی، يك بخش دیگری که در آن روز است، امروز يك روزی است و فردا يك روز دیگر است، قرآن هم همینطور است، «یجری مجرى الشمس و القمر به مرور زمان» تا قیامت مصادیقی دارد و مصادیقش دائماً تجلی پیدا می‌کند و وجود پیدا می‌کند.

بررسی کلام علامه طباطبایی

اشکال این است که ارتباط بین این جمله «یجری مجرى الشمس و القمر» با مسئله جری و تطبیق چیست؟ درست است که در قرآن کهنه‌گی راه پیدا نمی‌کند بلکه هر روز حرف دارد، و هر روز يك حرف جدید از آن در می‌آید، هر روز يك معنایی کامل‌تر از معنای قبل، وسیع‌تر از معنای قبل، اینها اشکالی ندارد اما از کجای این جمله مذکور، تطبیق و مصداق استفاده می‌شود؟

تردید وجود ندارد که نسبت به برخی از آیات، در روایات مصادیق ذکر شده مثلاً «واعتصموا بحبل الله»، «یا ایها الذین آمنوا»، «جنب الله» مصادقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، این عیبی ندارد و اصل این مطلب مسلم است. اما اینکه بگوئیم مسئله جری و تطبیق از روایت استظهار می شود و از جمله «القرآن یجری مجرى الشمس و القمر» چنین استفاده می شود این قابل پذیرش نیست.

و مقصود از جری، جری مفهومی است، حتی آن ظهر و بطنش هم مفهومی است، «مجرى الشمس و القمر» یعنی هر چه زمان پیش برود، يك مفهوم عمیقتر و يك معنای عمیقتر از آیه می توان استفاده کرد. شاهد ما این است که آیا از این تطبیقاتی که در روایات برای آیات ذکر شده مفسر می تواند تجاوز کند به این معنا که اگر در این روایات آمده باشد «نحن صراط المستقیم» حالا با گذر زمان، کسی می تواند بگوید: «فقه صراط مستقیم هستند»؟

پاسخ این است که با انتهای زمان حضور ائمه معصومین (علیهم السلام)، دیگر نمی توان مصادق برای آن ذکر کرد و تجاوز از آن مصادیقی که در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) ذکر شده صحیح نیست، در حالی که «یجرى مجرى الشمس و القمر» یعنی افرادی که مفسر قرآن کریم هستند در هر زمانی اگر شرایطش را داشته باشند با مبانی مسلم تفسیری (نه تفسیر به رأی) می توانند از يك آیه ای، يك معنایی را استخراج کنند.

پس خود «یجرى مجرى الشمس و القمر» يك قرینه ای دارد که کاری به جری مصادقی ندارد، از این رو چطور ایشان این مطلب را به عنوان دلیل برای مدعای خود ذکر کرده.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» العنكبوت : 69

[2] «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»

فصلت : 30

[3] «الْحَدِيثُ أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيَوَالِيَهُ وَيَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أُولَئِكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج2، ص: 19

[4] (بحث آخر روائی) فی الفقیه، و تفسیر العیاشی، عن الصادق (ع) قال: الصراط المستقیم امیر المؤمنین (ع). و فی المعانی، عن الصادق (ع) قال: هی الطريق إلى معرفة الله، و هما صراطان صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة، فأما الصراط فی الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة، من عرفه فی الدنيا و اقتدى بهداه - مر على الصراط الذى هو جسر جهنم فی الآخرة، و من لم يعرفه فی الدنيا زلت قدمه فی الآخرة - فتردى فی نار جهنم. و فی المعانی، أيضا عن السجاد (ع) قال: ليس بين الله و بين حجة حجاب، و لا لله دون حجة ستر، نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبة علمه، و نحن تراجمة و حیه و نحن أركان توحیده و نحن موضع سره. و عن ابن شهر آشوب عن تفسیر وکیع بن الجراح عن الثوری عن السدی، عن أسباط و مجاهد، عن ابن عباس: " فی قوله تعالى: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، قال: قولوا معاشر العباد: أرشدنا إلى حب محمد ص و أهل بيته (ع) أقول: و فی هذه المعانی روایات أخر، و هذه الأخبار من قبیل الجری، و عد المصادق للآية، و اعلم أن الجری (و كثيرا ما نستعمله فی هذا الكتاب) اصطلاح مأخوذ من قول أئمة أهل البيت (ع) ففی تفسیر العیاشی، عن الفضیل بن یسار قال: سألت أبا جعفر (ع) عن هذه الرواية؛ ما فی القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن - و ما فیها حرف إلا و له حد، و لكل حد مطلع؛ ما یعنی بقوله: ظهر و بطن؟ قال؟ ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما مضى و منه ما لم یکن بعد، یجرى كما یجرى الشمس و القمر، كلما جاء منه شيء وقع الحديث. المیزان فی تفسیر القرآن، ج1، ص41 .

